

# پایان عصر جزم‌اندیشی و اطلاعات کورکورانه

نوشته علی - آقابخشی



قرن بیستم قرن سرعت، پیشرفت، دگرگونی‌های زرف و رویدادهای شگفت‌انگیز و حوادث خونین و تکان‌دهنده و توسط آیزابابلین، هولناک‌ترین قرن در تاریخ مغرب خوانده شده است. اینک در آستانه قرن بیست و یکم کشورهایی با شرایط اقتصادی - اجتماعی و در سطوح گوناگون توسعه و تکامل وجود دارند که هر یک کم و بیش در غنی ساختن فرهنگ و تمدن و پیشرفت انسان سهم بوده‌اند. اما با وجود همه پیشرفت‌ها و دگرگونی‌ها، جامعه بشری هنوز به درجه استحکام و قدرت لازم نرسیده و وجوه تجانس میان اشخاص و جوامع، کم و وجوه تباین، بسیار است. جهان هنوز آنقدر عقب افتاده است که حتی در همین سال‌های پایانی قرن نیز شاهد جنگ‌ها و درگیری‌های خونین در مناطق مختلف هستیم. ملت‌ها به جای همزیستی و تأمین صلح و برادری و عدالت اجتماعی، با سببیت به جان ملت‌های دیگر می‌افتند و حتی بعضی کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، مثل آمریکا و انگلستان، خودسرانه و گستاخانه کشورهای مستقل دیگر را بمباران می‌کنند و هنوز عرقشان خشک نشده، نغمه‌های حمله‌های دیگر را سر می‌دهند. آینده نشان خواهد داد که آیا مقدر است زیر لوای حقوق بشر، گفتگوی تمدن‌ها و نیات خوب دیگر وارد قرن بیست و یکم شویم یا همه اینها توجیهاتی خواهند شد برای برقراری شکل جدیدی از دیکتاتوری در مقیاسی وسیع که پیش از این هرگز دیده نشده است.

در تاریخ حیات انسان اندیشه‌ورز، صرف‌نظر از آشفتنگی‌ها، سیرهای قهقرایی، شرایط جغرافیایی، نقش‌های قهرمانان و امثال این‌ها، نظمی قانونی و علی وجود دارد که به آن توالی شکل‌گیری‌های اجتماعی - اقتصادی، تحول شکل مالکیت و استثمار، رشد نیروهای تولیدی و تکامل تمدن و فرهنگ جامعه می‌گویند. با

وجود نقش مهم نیروهای محافظه کار و ارتجاعی در کند کردن روند تاریخی پیشرفت بشر، اکنون دیگر نباید از خود سلب مسؤلیت کرد و همه فقر و فلاکت، دورویی، کاهلی، نادرستی، فتنه، فساد و عقب ماندگی را به دیگران نسبت داد. چون با آموختن از گذشت روزگار می‌توان سرنوشت بهتری را رقم زد. به عبارت دیگر، آگاهی از تجارب تاریخی ملت‌ها در غلبه بر مشکلات و موانع پیشرفت و بهبود شرایط زندگی می‌تواند به مبارزه ملت‌های دیگر کمک کند. از این رو، فقط بر کسانی می‌توان نام انسان گذاشت که از اوضاع و احوال و وقایع گذشته، یعنی تاریخ، آگاه باشند. زیرا قدرتی بالاتر از آگاهی به تاریخ حیرت‌انگیز بشر برای اعتلای روح و از رخوت و تحجر به درآمدن وجود ندارد. به علاوه، با وجود تسلیم شدن قدرت به زور و تملق و فریب، مضمون و جهت عمده و خصوصیات تکامل بشر توسط نیروهای معین خواهد شد که علیه نادرستی و ناحقی و عقب ماندگی و استبداد و سلطه‌گری مبارزه می‌کنند و در راه اصلاح و توسازی و سعادت جامعه بشری و امر مهم تولید ثروت‌های مادی می‌کوشند. چون انسان برای زندگی کردن باید غذا، پوشاک، مسکن و دیگر اسباب مادی را در اختیار داشته باشد و برای داشتن آنها نیز باید دست به کار تولید شود و هر جامعه‌ای که کار و کوشش و تولید ثروت‌های مادی را متوقف کند، برقرار

نمی‌ماند و محکوم به شکست و نابودی است. هیچ جامعه‌ای به رستگاری و خوشبختی نمی‌رسد، مگر با کار و کوشش، زندگی در فضای باز، عدالت اجتماعی، همکاری و ایثار، دوری از گناه و فتنه و فساد و تفرقه.

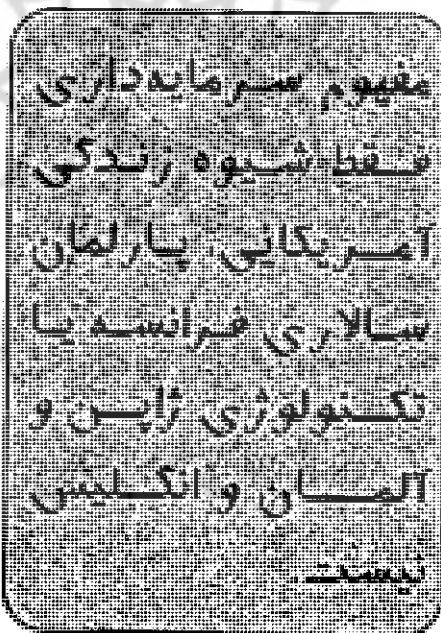
مناطق جهان در زمان‌های مختلف و به شیوه‌های مختلف در جریان تکامل تاریخی قرار گرفته‌اند. مراکز تکامل مرحله‌ای، نخست در شرق زمین و سپس در یونان و روم و آنگاه اروپای مرکزی و غربی پدید آمدند. ظهور سرمایه‌داری و صنایع بزرگ، رقابت را جهانی کردند و به وسایل ارتباطی و بازار نوین جهانی جان بخشیدند و بدین ترتیب، ملل متفرق را با هم مرتبط ساختند. روشن است که شکل‌گیری‌های تازه اجتماعی - اقتصادی هیچگاه در آن واحد و همزمان در خیلی از مناطق کره زمین پدید نیامدند. همواره شمار زیادی از کشورها و ملل مختلف در یک زمان مشخص، چنان زندگی می‌کردند که گویی در اعصار مختلف تاریخی قرار دارند. چنین وضعی به نفع کشورهای تمام می‌شد که در نظم تکاملی عالی‌تری قرار گرفته بودند. آنها از طریق چپاول یا استثمار ملل دیگر، روز به روز غنی‌تر می‌شدند. از طرفی، تکامل نابرابر و ناهماهنگ اقتصادی و سیاسی در برخی از ملل، این احساس را در استثمارگران ایجاد کرد که خود را برتر بدانند و الگوی نظم اجتماعی و شیوه زندگی

خود را کراراً و به زور به ملل دیگر تحمیل کنند. تمام تاریخ روابط سرمایه‌داری غربی با کشورها و ملل آسیایی و آفریقایی آکنده از این زورگویی‌ها و برتری‌طلبی‌ها و سد کردن راه‌های پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و فنی است. عقب افتاده‌ترین کشورهای امروز دنیا، مستعمرات سابق هستند که استعمارگران، بر تن آنها چیزی جز پوست باقی نگذاشته‌اند. مثلاً علت اساسی فقر و عقب ماندگی بخش بزرگی از آفریقا را باید در همین زورگویی‌ها و غارتگری‌ها و چند قرن تجارت برده توسط استعمارگران غربی دانست. آنها آفریقا را به شکارگاه سیاهان تبدیل کردند. کشورهای مثل پرتغال، انگلستان، هلند، فرانسه، اسپانیا، دانمارک و آمریکا بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۷۰ در حدود ۲۵ میلیون نفر را به بردگی کشیدند. بدین ترتیب، غارت منابع و استثمارگری و تجارت برده، باعث کاهش جمعیت و انحطاط آفریقا شد و از رشد نیروهای مولد و پیشرفت طبیعی آن جلوگیری کرد، ولی موجب تسریع توسعه سرمایه‌داری غربی شد. بخش عظیمی از ثروت کشورهای امپریالیستی، حاصل چپاول منابع مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق است.

### تغییرات نخستین مرحله سرمایه‌داری

مراحل مختلف شکل‌گیری سرمایه‌داری، یعنی ظهور آن در جامعه فئودالی و تحکیم و رشد آن بعد از اولین انقلاب بورژوازی، بر سرنوشت مردم مشرق زمین تأثیرات گوناگونی داشت. ظهور سرمایه‌داری، شرایط اکتشافات بزرگ جغرافیایی را فراهم کرد. به دنبال اکتشافات جغرافیایی، مستعمرات اروپایی به وجود آمدند. سیل کالاهای مستعمرات، بازرگانان و بانکداران را پولدار می‌کرد. به جای قرض‌هایی که به پاپ‌ها و دولت‌مردان داده می‌شد، امتیاز یا حق استفاده و بهره‌برداری از معادن سنگ‌ها و فلزات گرانبه‌ا گرفته می‌شد. در آن زمان، کشورهای مشرق زمین، اطلاعاتی درباره شروع عصر جدید نداشتند و به شیوه قدیمی زندگی می‌کردند. در نخستین مرحله سرمایه‌داری تغییرات زیادی به وجود آمد: گسترش بازرگانی به ویژه توسط هلندی‌ها و انگلیسی‌ها و تسلط سرمایه داران عمده بر جریان مبادله و ظهور تقسیم کار استثماری. در

این حال، شیوه‌های قدیمی تولید در کشورهای مشرق زمین دست نخورده باقی مانده بود و فرمانروایان آنها تنها اطلاعات کلی و تا حدودی مبهم از وجود دنیایی دیگر و عصری دیگر داشتند. در دومین مرحله سرمایه‌داری که با انقلاب صنعتی آغاز شد، مالکان صنعتی بر جریان تولید مسلط شدند. در این دوران، شمار بیشتری از کشورهای مشرق زمین از لحاظ سیاسی و نظامی تحت سلطه کشورهای استعمارگر غربی قرار گرفتند و بخشی از جمعیت و سرزمینشان به نظام تقسیم کار استثماری کشیده شد. سلطه کامل استعمارگران با انتقال سرمایه‌داری به مرحله انحصاری آن برقرار شد. در اواخر قرن نوزدهم ساختار سرمایه‌داری ملی در مشرق زمین پدیدار شد و بیداری شرق آغاز گردید، اما توده‌های وسیع مردم همچنان در شرایط سنتی یا استثماری به زندگی خویش ادامه می‌دادند.



در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ برای خارج شدن از بن‌بست جامعه مبتنی بر حرمان و امتیاز و فرمانبری و فرماندهی، شکستی در ضعیف‌ترین حلقه روند جهانی تکامل سرمایه‌داری پدیدار شد. انقلاب در روسیه تزاری دگرگونی عمیقی در تاریخ جامعه بشری بود که در آن برای نخستین بار در دنیا، قدرت از دست اقلیت استثمارگر به دست اکثریت استثمارشونده افتاد. سرمایه‌داری جهانی در آغاز، روی کار آمدن بلشویک‌های روسی را به عنوان نشانه

شکل‌گیری جدید اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی مورد توجه قرار نداد. اما بعضی از دولت‌های غربی (مثل آمریکا، انگلستان و فرانسه) دولت بلشویک روسیه را تهدید مستقیمی نسبت به شیوه زندگی خود تلقی می‌کردند. در هر صورت، از این تاریخ، سرمایه‌داری بین‌المللی و کشورهای امپریالیستی در مقابل خود حریفی می‌بینند که به سادگی از میدان به در نمی‌رود. لذا با حيله و با توسل به غیر اخلاقی‌ترین راه‌ها از ترور تا ساختن و پرداختن فیلم و نمایش و کتاب و تا فاشیسم و نازیسم و مسابقه تسلیحاتی برای انفجار جامعه تازه می‌کوشند.

اما در داخل روسیه شوروی پس از مرگ لنین، زمام امور به دست استالین افتاد. وی با وجود غلبه بر فاشیسم هیتلری و تحکیم اولین دولت سوسیالیستی جهان، به علت نادیده گرفتن اصل ظهور ساختار آتی کمونیستی در چارچوب سرمایه‌داری پیشرفته که توسط بنیانگذاران سوسیالیسم مطرح شده بود، اعمال دیکتاتوری و دور شدن از مردم، یعنی صاحبان اصلی انقلاب‌ها، نتوانست از خلاقیت و نقش آنها در افشای خائنین و دستاوردهای سوسیالیسم استفاده کند. جانشینان او نیز با فاصله گرفتن از اصولی که انقلاب به خاطر آنها انجام شده بود، زمینه عدم موفقیت انقلاب را فراهم کردند.

به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که شکل‌گیری سوسیالیستی نمی‌توانسته است در مقیاس جهانی مطرح شود، زیرا هنوز از مراحل اولیه فراتر نرفته است. در این مورد، عقاید متفاوتی وجود دارد. عده‌ای هدف‌های شکل‌گیری یاد شده را به طور کلی باطل و واهی می‌پندارند. طبق این دیدگاه، بهتر است به کمترین درد و رنج تن داد، یعنی رژیم اجتماعی بورژوازی و تقسیم جهان به مراکز امپریالیستی و در کنار آن، کانون‌های طبقات ستمدیده. عده‌ای نیز عقیده دارند که توان این نوع شکل‌گیری همچنان در چارچوب جوامع بسیار پیشرفته سرمایه‌داری قرار دارد که در آنها روندهای تاریخی عادی یا طبیعی ظهور ساختارهای علمی - فنی، اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و شرایط لازم جامعه آتی به صورتی شتابان ادامه دارد و تا این توان کاملاً بروز نکند نمی‌توان حرفی از

ویژگی جهانی چنان شکل‌گیری جدیدی زد. در هر صورت، همواره باید متوجه این نکته بود که اصولاً ظهور هر شکل‌گیری جدید اقتصادی - اجتماعی طی یک دوره طولانی تحقق می‌پذیرد، همچنین باید درس‌های تاریخ را به خاطر داشت که هر شکل‌گیری جدید همواره با مقاومت شکل‌گیری کهنه مواجه شده است. اگر چه ثابت شده که سرانجام، این مقاومت‌ها در هم شکسته می‌شود، اما روشن است که تحولات اجتماعی - اقتصادی و انقلاب‌ها فرمایشی نیستند و وقت آنها را دقیقاً نمی‌توان معین کرد. آنها طی یک جریان تکاملی رشد می‌کنند و در لحظه‌ای که به وسیله مجموعه‌ای از علل و عوامل داخلی و خارجی معین می‌شود، وقوع می‌یابند. به همین دلیل، هر نوع صدور انقلاب، مانند برقراری سوسیالیسم از بالا غیرممکن است.

\*\*\*

### از انقلاب بورژوازی به بعد

در مورد نمونه‌های نخستین سرمایه‌داری، فاصله بین انقلاب‌های هلند و فرانسه حدود ۱۸۰ سال بود. اولین انقلاب بورژوازی، شورشی بود که در هلند علیه اسپانیا آغاز شد. عامل آن، اختلاف بین شیوه تولید هلند که در مرحله شکل‌گیری سرمایه‌داری قرار داشت و اسپانیای فئودال بود. اسپانیا که هلند را به تسخیر خود درآورده بود، حکومت استبدادی را بر این کشور کوچک تحمیل کرد. مبارزات هلندی‌ها برای آزادی از قید حاکمیت اسپانیا از سال ۱۵۶۶ تا سال ۱۶۰۶ به طول انجامید. انقلاب بورژوازی انگلستان در قرن هفدهم و بین سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰ واقع شد و توانست آخرین بقایای فئودالیسم را از میان بردارد. جامعه سرمایه‌داری برای نخستین بار در انگلستان پدید آمد. انگلستان در آن زمان از لحاظ مناسبات سرمایه‌داری از کشورهای دیگر بیشتر رشد یافته بود. اثرات انقلاب بورژوازی انگلستان مدتی از مرزهایش فراتر نرفت. اما بعدها با اثرات گوناگونش باعث وقوع انقلاب‌های دیگری شد. مثل انقلاب‌های آمریکای شمالی و فرانسه. انقلاب در فرانسه توانست اشرافیت فئودال و مالکیت آنها را از میان بردارد و مناسبات سرمایه‌داری را در آنجا برقرار سازد و در

نهایت، برای بسط آزادانه مناسبات سرمایه‌داری راه را باز کند. انقلاب فرانسه، به انضمام انقلاب‌هایی که در قرن هفدهم در هلند و انگلستان رخ داد، نقطه اوج یک جریان تکامل اقتصادی و اجتماعی است که بورژوازی را به صورت ارباب جهان درآورد. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که بافت جوامع، بسیار پیچیده است و یک پدیده واحد در تاریخ جوامع به یک صورت نیست. حتی در اروپای غربی در فاصله قرن‌های پانزده تا هجده، تکامل مراحل نخستین سرمایه‌داری در مناطق مختلف، یکسان انجام نشده است. مثلاً اگر انقلاب‌های بورژوازی هلند، انگلستان، فرانسه و آمریکا مورد مقایسه قرار گیرند، مشاهده می‌شود که در کنار همانندی‌ها، اختلافات جدی نیز وجود دارد.

همین جا باید گفت که تاریخ نگاری و امپریالیسم فرهنگی و خبری غرب همواره این حقیقت را که دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته، هدف‌های طبقاتی بورژوازی را در تحکیم و گسترش سیستم جهانی سرمایه‌داری و حفظ کشورهای در حال توسعه و کم‌رشد را در مدار سرمایه‌داری وابسته و عقب ماندگی تعقیب کرده است، ماهرانه مسکوت گذاشته یا در برده ابهام نگه داشته است. حال آن‌که کشورهای عمده سرمایه‌داری و بر حسب ماهیت نظام سرمایه‌داری با هدف تسلط بر تمام جهان و برای توسعه نظام اقتصادی خود، ابتدا دنیا را بین خود تقسیم کردند و هم از این رو، آتش دو جنگ جهانی را برافروختند و اکنون نیز می‌خواهند با چماق نظم نوین بین‌المللی، حکومتشان را به دنیا بقبولانند و امپراتوری استعماری گذشته را احیا کنند. آنها با صرف میلیاردها دلار و به کمک عوامل و طرفدارانشان دانشمندان خاکی به چشمان بیدار شده مردم می‌باشند و با وسایل گوناگون مثل نمایش‌های غیرواقعی ثروت فرهنگی و مالی و نیروی صنعتی و نظامی و در نهایت، از طریق جنگ و کشتار و تجاوز می‌خواهند حکومت خودشان را در جهان پایدار سازند. سرمایه‌داری انحصارطلب، تلاش می‌کند تا از طریق انقلاب علمی و فنی و ارتباطاتی، مداخله دولت در اقتصاد و هماهنگی سیاست‌های اقتصادی کشورهای عمده سرمایه‌داری بر تعارضات داخلی خود

غلبه کند.

بدهی است که سرمایه‌داری امروز، آن چیزی نیست که قبلاً بوده است. مسأله مهم آن است که تغییرات جدی که در این نظام پدید می‌آید، ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد. باید

**دهه‌های بعد از جنگ دوم جهانی شاهد نمونه‌های متعددی است که چگونه دولت‌های امپریالیستی هم از راه فشار اقتصادی و هم از طریق تجاوز و مداخله مستقیم کوشیده‌اند سیاست‌های خود را به کشورهای در حال توسعه تحمیل کنند.**

پرسید که آیا سرمایه‌داری از استثمار دیگران دست کشیده است؟ آیا بورژوازی با ملی کردن‌ها و ظهور بخش دولتی در تعدادی از کشورها، خصلت خصوصی بودن سرمایه‌داری را تغییر داده است؟ آیا نظریه ارزش اضافی به عنوان انگیزه قاطع و سبب اصلی تولید سرمایه‌داری موضوعیت خود را از دست داده است؟ آیا ثمره انقلاب علمی و فنی و ارتباطاتی کنونی را انحصارات سرمایه‌داری به جنگ نمی‌آورند؟ آیا نظم و برنامه‌ریزی، اقتصاد سرمایه‌داری را از هرج و مرج تولید، کساد و بحران و بیکاری و تورم خلاص کرده است؟ آیا تعارض طبقاتی جامعه سرمایه‌داری، یعنی تضاد بین کار و سرمایه، تضاد بین مردم کشورهای وابسته با امپریالیست‌ها و استثمارگران جهانی،

تضاد بین کشورهای امپریالیستی با هم از بین رفته است؟ هفته نامه «اکونومیست» لندن در سال ۱۹۹۲ از جمله نوشت که: «پس از بیست سال که از ادعاهای پی در پی دولت‌های مختلف انگلستان در مورد شکستن دیوارهای طبقاتی می‌گذرد، هنوز دستیابی به مکانی در حلقه طبقه حاکمه و احراز مشاغل کلیدی در مراکز سیاسی و اقتصادی این کشور در گرو قدرت خانوادگی، ثروت و جنسیت است... هم در بیست سال پیش و هم در حال حاضر، قریب به دو سوم از مقام‌های بانفوذ انگلستان در مدارس خصوصی تربیت شده‌اند... تنها یک تن در میان صد شخصیت مورد مطالعه را می‌توان خودساخته نامید و توفیق وی را بسته به ابراز لیاقت شخصی برای رشد از سطح پایین اجتماعی به مقام‌های بالا دانست...»

از طرف دیگر، سرمایه‌داری را نباید از یک جنبه، مثلاً از لحاظ دستاوردهای فنی یا سطح زندگی عالی‌تر یک اقلیت کوچک در جهان مورد توجه قرار داد. سرمایه‌داری طی قرن‌ها سلطه بر بخش بزرگی از جهان، باعث ایجاد فقر و بدبختی در مقیاس بزرگ شده است. مفهوم سرمایه‌داری فقط شیوه زندگی آمریکایی، پارلمان سالاری فرانسه و یا تکنولوژی ژاپن و آلمان و انگلستان نیست. اگر سرمایه‌داری، مراکز تمدن عالی، اما محدود به وجود آورده است، در عین حال، مسؤول جرایم بزرگی مثل افروختن آتش دو جنگ جهانی و جنگ‌های محدود و منطقه‌ای، کاربرد بمب اتمی، مسابقه تسلیحاتی، بحران بین‌المللی بدهی‌ها، گذاشتن سنگ بنای جدیدی از مداخله نظامی زیر پرچم سازمان ملل متحد و حتی خودسرانه مانند آنچه که در دسامبر ۱۹۹۸ توسط دولت‌های آمریکا و انگلستان در جریان بمباران عراق، و اخیراً کوزوو اتفاق افتاد، نژادپرستی، جلوگیری از جریان آزاد اطلاعات و انتقال مؤثر علم و تکنولوژی، سوداگری مواد مخدر، آلودگی و تخریب محیط زیست، تروریسم دولتی رسمی و غیررسمی، صدور ضدانقلاب، کمک به رژیم‌های مرتجع و فاشیستی و دیکتاتوری، سرنگونی حکومت‌های ملی و مردمی مثل دکتر مصدق، آئنده، لومومبا و صدها بار مداخله مسلحانه علنی و غیرعلنی است. دهه‌های بعد از جنگ دوم جهانی شاهد

نمونه‌های متعددی است که چگونه دولت‌های امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا، هم از راه فشار اقتصادی یا آمرانه و هم از طریق تجاوز و مداخله مسلحانه - مثل سوئز، هندوچین، گرانادا، نیکاراگوئه، پاناما، مناطق خلیج فارس و شاخ آفریقا - کوشیده‌اند تا سیاست‌های مورد نظر را به کشورهای در حال توسعه یا کم‌رشد تحمیل کنند. در آستانه سال ۱۹۹۹ نیز محمد حسنین هیکل، ابراز عقیده کرد که آمریکا برای تغییر نقشه جغرافیای سیاسی خاورمیانه برنامه‌ریزی کرده است به طوری که تا سال ۲۰۰۶ هیچ یک از کشورهای منطقه از این توطئه در امان نمی‌مانند و این‌که تهاجم نظامی آمریکا و انگلستان به عراق هرچند مدت یکبار ادامه خواهد یافت.

همین جا باید افزود که دفاع از اخلاقیات و احساسات مذهبی و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر از سوی سیاستمداران آمریکا، همواره سرپوشی برای تأمین و حفظ منافع سرمایه‌داران بوده است. مهمترین توسعه‌طلبی‌های آمریکا و سایر شرکایش معمولاً زیر پوشش دعاوی رنگارنگ اخلاقی و تبلیغات مذهبی و انسان دوستانه همراه بوده است. این نکته را هم باید به خاطر داشت که سیاستمداران دموکرات آمریکا بیش از دیگران، نیرنگ اخلاقیات در سیاست را به کار می‌برند. چنان که جان اف کندی با استفاده از شعارهای اخلاقی، تلاش کرد تا مبارزات انقلابی ملل آمریکای جنوبی را علیه سلطه آمریکا در نطفه خفه کند.

اینک باید توجه داشت که هر تلاشی برای تفسیر بخشی از دنیا به کمک معیارهای بخش دیگر صورت گیرد، ممکن است به عدم تفاهم منتهی شود و یا مردم را به از خود بیگانگی و انزوای بیشتر یکشانند. هرگونه ریاکاری و مقدس‌نمایی نیز موجب بی‌اعتمادی، بی‌عملی، سرخوردگی، سرگستگی و گمراهی مردم می‌شود. به قول یکی از مورخان به نام واسیلی کلابو چوسکی: مردم با پرستش ایده‌آل‌ها زندگی می‌کنند و وقتی ایده‌آل‌ها کم بیاورند، بتها را ستایش می‌کنند.

در شرایط حاضر، کشورهایی در جهان وجود دارند که به دلایل تاریخی از نظر توسعه اجتماعی عقب افتاده‌اند. آنها در عین این‌که به

سرعت در حال قرار گرفتن در روندهای توسعه‌اند، اما هنوز نشان از جوامع در حال انتقال دارند. بدین معنی که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی یکسان و یکپارچه‌ای ندارند و تنازعاتی برای بقای روابط سنتی و عناصر قابل توجهی از ساختارهای استعماری و نیمه استعماری قدیمی در آنها وجود دارد. بدیهی است که هر یک از این کشورها در کنار وظایف تاریخی تازه‌ای که پیش رویشان قرار دارد، از نظر شرایط تاریخی مشخص، هدف‌های ویژه‌ای برای مراحل تکاملی خویش دارند. در تعدادی از این کشورها، مرتجعین داخلی با حمایت ارتجاع خارجی با هر نوع دگرگونی اساسی مخالفت می‌کنند که نتیجه آن، طولانی شدن مبارزات اجتماعی و سیاسی و افروخته شدن آتش جنگ‌های خانمانسوز است. به طور کلی، عدم تجانس ساختارهای اقتصادی - اجتماعی، ملی - قومی، سیاسی - اعتقادی و فرهنگی و دیگر ساختارهای این کشورها خبر از تنش‌های حاد اجتماعی، بحران‌های اقتصادی و مشکلات گوناگون دیگر می‌دهد. از این رو، نباید جلوی حرکت‌ها و جریان‌های مثبت اجتماعی و ملی در حال توسعه در این کشورها گرفته شود. جامعه جهانی باید از تفرقه‌اندازی بین آنها و وارد کردنشان در رقابت‌های بین‌المللی پرهیز کند و چنان جوی را فراهم نماید که باعث تخفیف بحران در مناطق در حال توسعه و فیصله مسالمت‌آمیز کشمکش‌های داخلی و منطقه‌ای و محدود کردن دور تازه مسابقه تسلیحاتی و فروش اسلحه گردد.

دوران قالبی فکر کردن، جزماندیشی، اطاعت کورکورانه و خواری طلبی سپری شده است. مردم و حکومت هر کشور حق دارند آگاهانه درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرند. توسعه جوامع و تکامل نوع بشر یکسان صورت نگرفته است. از طرف دیگر، آرزوهای محافل ارتجاعی و همه تلاش‌هایشان برای جلوگیری از تحولات مثبت و استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی با تلاش مردم آگاه، عقیم خواهد ماند.

مأخذ:

Nodani Simonia. "The Diversity of the word and the Fotmative Development." Social Sciences, No. 4, 1990, PP. 16-25.